
فرو دستی زنان

جان استوارت میل


مترجم ن. نوری زاده



قصیده سرا

فهرست مطالب

۵	مقدمه
۲۵	بخش نخست
۶۷	بخش دوم
۱۰۳	بخش سوم
۱۵۳	بخش چهارم
۱۹۳	پا نوشت‌ها



بخش نخست

موضوع این نوشتار تبیین باورهای است که از دیرباز یعنی از آغاز شکل‌گیری باورهای ذهنی سیاسی و اجتماعی‌ام، مرا به خود مشغول کرده بود. موضوع فرودستی زنان دل‌مشغولی مرا در روند زندگی و کسب دانش و تجربه به همراه تفکر در امور مبتلابه جامعه انسانی، نه تنها از بین نبرد و یا کاهش نداد بلکه به‌طور روزافزونی شدت بخشید. موضوع فرودستی زنان در واقع دستیابی به یک اصل کلی در تعدیل روابط اجتماعی مرد و زن است. به‌عبارت دیگر رابطهٔ رایج کنونی که از باورهای دیرین و کهنه سرچشمه گرفته است، یک جنسیت را به مثابه فرادست و جنسیت دیگر را به‌عنوان فرودست می‌پندارد و چنین نابرابری را به‌صورت قانون درآورده است. بدیهی است که این رابطه باید تغییر کند.

اصل زیر دست بودن مردان و زیر دست شدن زنان، باید با جایگزین اصل برابری کامل بین آنها شود و دیگر بایسته نیست که یک جنسیت امتیازی نسبت به جنسیت دیگر پیدا کند. همچنین کوشش شود تا این باور که زنان صلاحیت و قابلیت انجام امور (به‌ویژه در مسائل سیاسی و امر حکومت‌داری) را ندارند از ذهن‌ها زدوده شود.

مانند داستان شهر تروا، (۲۹) باید انتظار داشت که برای اثبات ادعایشان پیش از آنکه کسی در رد باور آنها دلیل آورد، آنها خود دلیل و برهان آورند. به سخنی دیگر، اثبات این موضوع که زنان قابلیت و شایستگی تساوی حقوق با مردان را ندارند و در نتیجه می‌باید از آزادی عمل آنان یا جلوگیری شود و یا محدود شوند، به‌عهدہ کسانی است که بر این باورند زنان نباید آزادی داشته باشند و از هر طریقی تلاش می‌کنند در برابر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی آنان ایستادگی کنند. این امری آشکار و واضح است که قانون نباید به نام مصلحت عمومی آزادی افراد را ممنوع یا محدود کند و در این رابطه برای کسی یا کسانی امتیازاتی قائل شود و حقوق آنان را برتر از دیگران بشمارد. همه افراد باید در برابر قانون از حقوق یکسانی برخوردار باشند.

بدین ترتیب، کسانی که بر این باورند که مردان در همه امور فرادستاند و برای حکومت کردن شایستگی دارند و در مقابل زنان فرودستاند و قابلیت و صلاحیت شرکت در امور اجتماعی، سیاسی و امرزمامداری جامعه را ندارند، موظف‌اند یا این ادعای خود را با دلایل محکم و متقن به اثبات رسانند یا از این عقیده کهنه و باطل به کلی دست بردارند. همچنین کسانی که حق آزادی زنان را انکار می‌کنند یا از حقوقی که مردان از آن برخوردارند، زنان را محروم می‌کنند در واقع به دو پیش فرضیه علیه زنان باور دارند: یکی آنکه آنها مخالف آزادی‌اند و دوم تبعیض و تعصب و جانبداری آنها از یک نوع جنسیت است. این افراد اگر از باورهای خود دفاع نکنند و شک و تردیدها را در این مورد از میان نبرند، بدیهی است که نظراتشان به هیچ‌وجه پذیرفتنی نخواهد بود.

به‌هر حال، جان کلام در این است که موضوع فرودستی زنان دارای یک قضیه ایجابی (۳۰) و یک قضیه سلبی (۳۱) است. بدین معنی که باور عموم بر این است که زنان در مطابقت با مردان از آن شایستگی و قابلیت برخوردار

من کاری را که به‌عهده گرفته‌ام، کاری سخت و طاقت‌فرساست، اما برایم تن به کار طاقت‌فرسا دادن بهتر است تا اینکه این موضوع همواره ذهن مرا با ابهامات و دلایل ناقص به خود مشغول کند. سختی این کار به آن جهت است که تلنگر به احساسات توده مردم می‌زند و آن باورها و احساسات را جریحه‌دار می‌کند و زیر سؤال می‌برد. در این وضعیت اگر براهین محکمی هم در رد آن باورها بیان شوند نه تنها انکار نمی‌شوند بلکه ممکن است تأیید نیز شوند. در برابر باوری که بر اساس بینش و استدلال و روش بحث و گفتگو ایجاد شده باشد، رد کردن یا متزلزل ساختن پایه‌های آن به آسانی ممکن نخواهد بود. به‌عبارت دیگر، موضوعاتی که با عواطف و احساسات شکل گرفته‌اند، معمولاً در رویارویی با عقل و منطق دچار شکست می‌شود اما صاحبان این عواطف و احساسات برای جبران شکست و حفظ آنچه که از قدیم به دست آورده‌اند، کوشش خواهند کرد که سنگرهای دفاعی تازه‌ای بنا سازند. در اینجا دلایل بسیاری وجود دارند که از احساسات و عواطف توده مردم برای حفظ نهادهای سنتی استفاده شده است. در این رابطه تعجبی ندارد که دلایل این دسته از مردم در مورد فرودستی زنان، دلایل سست و ضعیفی است که نشان می‌دهد بربریت (۲۸) این جماعت از بربریت و توحش جوامع اولیه چیزی کم ندارد.

به هر حال سر شاخ شدن با کسانی که تقریباً بیائنگر یک باور فراگیر و عمومی هستند، کار دشواری است. اما در این رابطه وظیفه این جماعت است تا عقاید سنتی خود را که بر پایه عواطف و احساسات بنا شده است، مطرح کنند و آن را در معرض قضاوت عموم قرار دهند. برای مثال، اگر کسی متهم به قتل است، اثبات قاتل بودن این فرد به عهده کسانی است که او را متهم کرده‌اند و نه به عهده متهم که ثابت کند قتلی مرتکب نشده است. بر این اساس از افرادی که نسبت به وقایع تاریخی که وقوع آنها را نمی‌توان اثبات کرد، اما آنان اصرار می‌ورزند که آن وقایع رخ داده است،